

مطالعه ی نهاد تعقیب و تحولات آن بعد از انقلاب اسلامی تا تشکیل

دادگاه های عمومی و انقلاب

فلیچر خانی

شماره ۲۴ / جلد ۱ / خرداد ۱۳۹۶ / ص ۲۳-۱
مجله علمی تخصصی حقوق و علوم قضایی (سال دوم)

کارشناسی ارشد حقوق گرایش حقوق عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی کرمانشاه

چکیده: نهاد تعقیب در رأس آن دادستان به عنوان نماینده جامعه، نه تنها در کشف جرایم نقش عمده ای ایفاء می کند، بلکه در حقوق غیر کیفری نیز نهاد تعقیب به عنوان طرف اصلی دعوی انجام وظیفه می کند، این حقوق که بسیار متعدد بوده شامل موارد غیر ترافیعی همچون، امور حسبی نیز می شود. نهاد تعقیب همان دادرسی یا اداره مدعی العموم می باشد که دادستان به همراه دادیاران در آن مستقر می باشند در لغت به معنای محل تظلم خواهی می باشد. در تاریخ تحول نهاد قضا، ایجاد نهاد تعقیب برای نخستین بار در کشور فرانسه شکل گرفت، سپس از این کشور به نهاد سایر ممالک راه یافت، این نهاد فرانسوی بعد از انقلاب مشروطه وارد مجموعه قضایی کشور ما شد. نهاد تعقیب، نهاد مستقل از دادگاه می باشد و در معیت دادگاه ها تحت ریاست دادستان به وظایف مهم خود که تعقیب مجرمین و پاره ای امور دیگر بود ادامه داد، ولی با تصویب قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۲۳ از صحنه تشکیلات قضایی ایران رخت بر بست و فقط در تشکیلات « سازمان قضایی نیروهای مسلح » و « دادگاه ویژه ی روحانیت » جهت کشف و تعقیب جرایم خاص نظامی و روحانیون باقی ماند. با حذف نهاد تعقیب، روند جدیدی در نظام قضایی ایران آغاز شد و بدین ترتیب وظیفه این نهاد بر عهده روسای دادگستری و دادگاه های عمومی و انقلاب قرار گرفت. خوشبختانه تذکرات عدیده قاطبه حقوق دانان و وکلاء و علاقه مندان باعث گردید تا با اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ نهاد سودمند تعقیب، به منظومه قضایی ایران با یک تفاوت جزئی، یعنی وجود یک نهاد تعقیب واحد در معیت دو دادگاه عمومی و انقلاب باز گردد و مجددا در نهاد قضایی ایران احیا گردید.

واژگان کلیدی: نهاد تعقیب، تحولات، احیاء دادرسی، حقوق کیفری

مقدمه

نهاد تعقیب در رأس آن دادستان به عنوان نماینده جامعه، نه تنها درکشف جرایم نقش عمده ای ایفاء می کند، بلکه در حقوق غیرکیفری نیز نهاد تعقیب به عنوان طرف اصلی دعوی انجام وظیفه می کند، این حقوق که بسیار متعدد بوده شامل موارد غیرترافعی همچون، امور حسبی نیز می شود. آیین دادرسی کیفری که جلوه گاه متقابل میان امنیت و آزادی، و به تعبیر دیگر صحنه چالش میان حفظ نظم و امنیت عمومی و حراست از حقوق بشر و آزادی های فردی است، از چنان جایگاه ویژه ای در بین رشته های مختلف علوم جنایی برخوردار است که در اهمیت آن کافی است تا در سخن «ماریوپاگانو» حقوقدان قرن هجدهم ایتالیا تامل کنیم؛ «چنانچه به کشوری ناشناخته گام نهید و مشتاق اطلاع از حدود و ثغور حمایت از آزادی های مدنی باشید به قانون آیین دادرسی کیفری آن مراجعه کنید.»

از آنجایی که آیین دادرسی متضمن حقوق دو سویه ی فرد و جامعه است و به علاوه جلوه گاه ارزش های منبعث از زمینه های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، و حتی اخلاقی و مذهبی است، مرحله تعقیب به عنوان گام نخست دادرسی کیفری که زمینه ظهور و چگونگی انجام آن را تعیین می کند، از جمله مهمترین مراحل در رسیدگی کیفری است، چه اینکه در این مرحله چنانچه تضمینات کافی در جهت رعایت حقوق اصحاب دعوی به ویژه متهم وجود نداشته باشد صرف نظر از اینکه ممکن است در نهایت پرونده کیفری به نتیجه مطلوب نرسد، این امکان نیز منتفی نیست که اثرات نامطلوب اجتماعی و بین المللی در پی داشته باشد. بدیهی است که ایراد برچسپ مجرمانه به شخص، او را وارد فرایندی از دادرسی کیفری می کند که در یک سوی آن حکومت باتمام اختیارات، ابزارها و امکانات قرار دارد تا در برابر نفوذ قانون و مرتکب آن بایستد و با آن مبارزه کند و در سوی دیگر آن متهمی است که هر چند در هنگام ارتکاب جرم به ظاهر قوی بوده است، ولی در برابر حکومت و نمایندگان آن مانند پلیس و دادستان دست بسته و کم توان است.

بنابراین مرحله تعقیب از ویژگی خاصی در بین سایر مراحل دادرسی برخوردار می باشد، چه اینکه با نگاهی اجمالی به اسناد و تصمیمات مجامع بین المللی به وضوح می توان دریافت که بیشتر اسناد محکومیت دولت ها مربوط به این بخش، و آن هم به جهت عدم رعایت حقوق متهم صادر شده است.

نهاد تعقیب

نهاد تعقیب همان دادسرا یا اداره مدعی العموم می باشد که دادستان به همراه دادباران در آن مستقر می باشند در لغت به معنای محل تظلم خواهی می باشد.

نهادی که دادستان در رأس آن قرارداداشته و سازمان یا اداره ای است که وظیفه آن حفظ حقوق عام، نظارت بر حسن اجرای قوانین و تعقیب کیفری بزهکاران است.^۱

نهاد تعقیب یک نهاد قضایی است، بدون آنکه حق دادرسی داشته باشد، وظیفه اصلی اش آماده سازی کیفرخواست عمومی و تسهیل رسیدگی دادگاه است.^۱

^۱ محمود آخوندی، آیین دادرسی کیفری سازمان چاپ و انتشارات ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۴۷

مهمترین وظیفه نهاد تعقیب، تعقیب جرم از حیث جنبه عمومی و احقاق حقوق عامه و مبارزه با بزهکاران و تثبیت امنیت و حفظ نظم در جامعه و ایجاد امنیت قضایی برای آحاد مردم جامعه است.

دادستان

دادستان یا مدعی العموم، مقامی است که برای حفظ حقوق عمومی و نظارت بر حسن اجرای قوانین و تعقیب کیفری بزهکاران بر اساس مقررات، انجام وظیفه می کند.^۲

ماده ۴۹ قانون اصول تشکیلات عدلیه ۱۳۰۷، دادستان را این چنین تعریف کرده است: «مدعیان عمومی صاحب منصبانی هستند که برای حفظ حقوق عام و نظارت در اجرای قوانین موافق مقررات قانونی، انجام وظیفه می نمایند.»

بررسی تاریخچه ای تحولات نظام های کیفری

به طور کلی ادواری که بشر در اثر تحولات اخلاقی و اجتماعی دوران تحول حقوق جزا را برای تعقیب از جرم پشت سر گذاشته است بر حسب اعتباری می توان به سه دوره تقسیم کرد.

دوره انتقام خصوصی که در این دوره جوامع انسانی پیوندی تنگاتنگ با اندیشه های مذهبی داشتند و تجاوز به حریم خدایان امری نابخشودنی بود. افزون بر آن میان گناه و کیفر حد و مرزی نبود و مسئولیت فردی معنا نداشت و انتقام حد و مرزی نداشت.^۳ شخصی که از ارتکاب رفتاری متضرر می شد در مقام انتقام از مرتکب و برای اجرای کیفر درباره وی شخصاً اقدام می نمود در این دوره مبارزه با ستمکاران به ستم گستری می انجامید و قدرت فراقبیلله ای وجود نداشت.

دوره دادگستری خصوصی که دادگستری خصوصی و به عبارتی تعقیب گروهی از جرم است. در این دوره انتقام شخصی محدود شده و کیفر همگانی جیگزین آن شد.^۴ گروه که عبارت است از دسته و جمعیتی که دارای رابطه نژادی و یا وطنی بودند تعقیب جرم را بر عهده داشتند، گروه حق تعقیب مجرم را داشته زیرا این ضرر متوجه تمام افراد بطور جمعی بوده و طبیعتاً این دوره از تعقیب وقتی صورت خارجی به خود گرفته است که روابط اجتماعی بشر بر پایه نژاد یا ملیت یا دین مبتنی بود که به لحاظ این رابطه هر یک از افراد به منطله عضوی از دسته و جامعه می باشند و ضرر متوجه فرد به منزله اضرار به تمام افراد جامعه بوده و پیرو توجه این ضرر تمام افراد جامعه از حقوق شخصی خودشان در هراس بوده و بدین منظور جمیع افراد جامعه در صدد انتقام از مجرم بر آمدند.

^۱-محمد آشوری، آیین دادرسی کیفری، انتشارات سمت، تهران ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۰۱

^۲-جوادی حبیبی تبار، گام به گام با نهاد دادرسی، نشر گام به گام، قم ۱۳۸۱، ج ۱ ص ۳۸

^۳-مهدوی ثابت، تقریرات درس تاریخ تحولات کیفری، ص ۱

^۴-مهدوی ثابت، تقریرات درس تاریخ تحولات کیفری ص ۱

پیدایش جنگهای سالیانه و جدال ها و کشمکش های بین قبایل و طوائف مختلف بشر از نظر انتقام از این دوره شروع شده است. زیرا همان گونه که متضرر از جرم دارای قبیله و خویشاوندان نژادی و یا ملی و یا مذهبی بود مجرم نیز دارای قبیله و جامعه ای بوده که در نتیجه قبیله متضرر از جرم در مقام انتقام از قبیله مجرم بر می آمده است (سازش اختیاری)^۱

دوره دادگستری عمومی که در این دوره نحوه تعقیب از جرم، تعقیب قضایی است در این زمان، علاوه بر اینکه دعوی حقوقی و جذایی از هم منفک شدند، پس از وقوع جرم فقط مقامات خاصی صلاحیت و حق تعقیب دعوی را داشتند و شخص متضرر از جرم و یا کسان و قبیله او دیگر نمی توانستند در صدر انتقام از مجرم برآیند، بلکه پس از وقوع جرم متضرر از جرم می بایست به این مقامات رجوع کرده تا از طریق آنها مجرم تحت تعقیب قرار می گرفت.^۲

آنطور که از مطالعه تاریخ دادرسی های کیفری بر می آید به نظر می رسد که این روش تعقیب قضایی از جرم بر حسب دستور بزرگان مذهبی بوده است که زمامداران امور سیاسی بشر بوده اند (سازش اجباری)^۳

تاریخچه پیدایش نهاد تعقیب را نیز باید در این دوره جستجو کرد: چه همان طور که خواهیم دید تشکیل دادگاههای کلیسایی در نهایت حضور نمایندگان پادشاه و ... در دادرسی ها، مقدمات تشکیل دادسرا را بوجود می آورد.

امروزه تحول دادرسی کیفری بسیار پیچیده تر از زمان های قدیم است. زیرا قواعد دادرسی کیفری رابط تنگاتنگی با تغییرات سیاسی کشور دارند و در حقیقت تابع این تغییرات اند. انقلاب ها و نیز تغییر رژیم ها در اشکال گوناگون را دادرسی موثر می باشند. نهاد تعقیب نیز از این تغییرات مصون نبوده است، به نحوی که نمونه بارز آن را می توانیم در حقوق کشورمان به وضوح ببینیم. تا قبل از انقلاب اسلامی، نظام دادرسی ایران بر نظام دادرسی (فرانسوی) استوار بود. ولی همانطور که خواهیم دید، زمزمه های رویگردانی از این نظام و بویژه مخالفت با «نهاد تعقیب» کشورمان در جهت انطباق هر چه بیشتر قوانین دادرسی با نظام دادرسی اسلام و با هدف مراجعه مستقیم شاکی به قاضی صادر کننده حکم در صدر حذف دادسرا از سیستم قضایی کشورمان برآیند که بالاخره این امر با تصویب قانون تشکیل دادگاههای عمومی انقلاب مصوب ۱۳۷۳ رنگ واقعیت به خود گرفت.^۴

نهاد تعقیب در ایران:

اولین تغییر در ساختار نظام قضایی در ۱۰ مهرماه سال ۱۳۵۸ بموجب قانون تشکیل دادگاههای عمومی مصوب شورای انقلاب رخ داد که شامل موارد زیر می شد:

^۱-منبع پیشین، ص ۲

^۲-منبع پیشین، ص ۴

^۳-این دادرسی ابتدا از سوی کلیسا در مورد تفتیش عقاید اعمال شد و سپس حکمرانان نیز آن را به کار بردند؛ به نقل از: ژان لارگیه، آیین دادرسی کیفری فرانسه، ترجمه حسن کاشفی اسماعیل زاده، ص ۲۳.

^۴-محمود آخوندی، آیین دادرسی کیفری، ج ۴، صص ۵۳-۵۲

-حذف دادرسی استان و دادرسی دیوان کیفر از سیستم قضایی کشور

استقرار دادگاههای عمومی حقوقی و کیفری با سیستم تعدد قاضی و ابقای دادرسی شهرستان و ایجاد دادگاههای مدنی خاص در کنار دادگاههای عمومی و تأسیس دادگاهها و دادرسیهای انقلاب اسلامی.

متعاقب آن در سال ۱۳۶۱ قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری تصویب شد که به موجب آن دادگاههای کیفری یک و دو وارد سیستم قضایی شدند، و بموجب ماده ۱۹۴ این قانون دادگاههای کیفری یک و دو در معیت دادرسی عمومی انجام وظیفه می کردند. بر اساس قانون مذکور صلاحیت عام دادگاههای عمومی کیفری از بین رفت و دادگاههای کیفری به کیفری ۱ و ۲ تقسیم گردید. در این قانون حذف سیستم تعدد قاضی در محاکم و ایجاد سیستم وحدت قاضی را شاهد بودیم لیکن در هیچیک از این تغییرات، دادرسی شهرستان حذف نگردید و تحقیقات مقدماتی جرایم به عهده دادستان و بازپرس قرارداد شد تا اینکه وجود ایرادهایی موجب تغییر در سیستم قضایی گردید

از خصوصیات دادرسی فعلی نسبت به سابق این است که جرایم عمومی و انقلاب می تواند در یک دادسرا رسیدگی شود. البته به استثنای برخی جرایم کم اهمیت یعنی جرایمی که مجازات قانونی آنها تا ۳ ماه حبس یا جزای نقدی تا یک میلیون ریال می باشد. نهاد دادسرا که عدم مغایرت آن با موازین شرعی مورد تأیید علمای طراز اول صدر مشروطیت قرار گرفته بود، در سال ۱۳۷۳ بطور کلی از سازمان قضایی کیفری عمومی و انقلاب حذف شد و وظایف و اختیارات دادستان به رؤسای محاکم و رییس حوزه قضایی مربوطه واگذار گردید. حقوقدانان و صاحب نظران حذف دادسرا را موجب ایجاد چالشهای جدید از جمله: تخصصی نبودن دادگاهها، مشخص نبودن متولی، دفاع از حقوق عمومی و تداخل وظایف مقام تحقیق و تعقیب با مقام دادرسی می دانستند. پس از ۹ سال کارکرد و اجرای این قانون و حذف دادسرا قانونگذار و مسوولین قوه قضاییه به این نتیجه رسیدند در شرایط فعلی برای رفع مشکلات قضایی احیای دادسراها ضرورت دارد فلذا آخرین تغییر اساسی در سیستم قضایی کشور تصویب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در مهرماه سال ۱۳۸۱ بود که به موجب آن دادسرا متفاوت با گذشته با صلاحیت عام در رسیدگی جرایم عمومی و انقلاب ایجاد گردید. از خصوصیات دادرسی فعلی نسبت به سابق این است که جرایم عمومی و انقلاب می تواند در یک دادسرا رسیدگی شود. البته به استثنای برخی جرایم کم اهمیت یعنی جرایمی که مجازات قانونی آنها تا ۳ ماه حبس یا جزای نقدی تا یک میلیون ریال می باشد یا جرایم مشمول حد زنا و لواط یا جرایم اطفال (افراد نابالغ) که به طور مستقیم در دادگاه مطرح می گردد.

تحولات نهاد تعقیب از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی

نهاد تعقیب، نهادی است که ابتدا در کشور فرانسه تحت نام «اداره مدعی عمومی» ایجاد شده است. در این خصوص گفته شده است.^۱

در کشور مذکور قبل از قانونمند شدن نهاد تعقیب، نمایندگان حکومت، متهمان به جرم را از ابتدا تا صدور و اجرای حکم تعقیب می نمودند تا جزی نقدی مورد حکم را وصول و به حساب دولت واریز کنند. بنابراین مسئولیت حکومت در مورد تأمین نظم و امنیت عمومی در جامعه و تمایل دستگاه حکومتی برای وصول جریمه های مقرر شده در حکم محکومیت مجرم، می توانست فلسفه اقدام نمایندگان دولتی در تعقیب متهم باشد.

پس از قانونمند شدن نهاد تعقیب در فرانسه و الگوپذیری بعضی از کشورها، قانونگذار ایران نیز در سالهای آغاز به کار تشکیلات قضایی از جمله در سال ۱۲۹۰ در قانون اصول محاکمات جزایی، انجام وظیفه مدعی العموم به عنوان رئیس نهاد تعقیب را پیش بینی نمود.^۲ و این امر به منزله پذیرش قطعی نهاد تعقیب در ایران بود.^۳

در مورد مبنای راه یابی نهاد تعقیب به ایران می توان گفت قطعاً جبران نیاز دستگاه قضایی آن زمان چنین اقتضا کرده است هرچند این نظر نیز وجود دارد که نفوذ و تأثیر فرهنگ غربی در اداره حاکمان مشروطه و حس تقلید آنان از فرانسه، از عوامل ورود نهاد تعقیب به ایران بوده است.^۴

این نهاد که تا زمان مشروطیت و تصویب قانون اصول محاکمات جزایی در ایران سابقه ای نداشته است، از تاریخ تسخیر ایران بدست قوای اسلامی علاوه بر قواعد شرعی در عمل قواعد دیگری نیز در محاکم به اجرا درمی آمد. در این دوره دو نوع دادگاه شرعی و عرفی هم عرض وجود داشت. در دادگاه شرع که قضات آن طبق موازین اسلامی به جرایم رسیدگی می کردند و مقررات حدود، دیات، تعزیر است و قصاص را به موقع اجرا می گذاشتند و تسامح و تغلل در اجرای احکام شریعت را جایز نمی دانستند.^۵

قضات دادگاههای شرع که مطابق سیستم اتهامی اسلامی به جرایم رسیدگی می کردند، تعقیب جرایم حق الهی را رأساً بر عهده داشتند و در سایر موارد فقط با شکایت شاکی حق شروع به تعقیب را داشتند بر عکس، دادگاههای عرفی همانند سیستم اتهامی به جرایم رسیدگی می کردند و حق تعقیب هیچ جرمی را بدون شکایت شاکی و متضرر از جرم را نداشتند. این دادگاهها که تا اوایل استقرار مشروطیت در کشورمان وجود داشتند از بسیاری جهات مورد انتقاد آزادی خواهان و انقلابیون قرار گرفت. از جمله

۱- محمود آخوندی، آیین دادرسی کیفری، پیشین، ج ۲، ص ۵۳

۲- ماده ۳ قانون اصول محاکمات جزایی مصوب ۱۲۹۰

۳- علی مهاجری، آیین رسیدگی در دادرسی، انتشارات فکرسازان، تهران ۱۳۸۳، ص ۶۶

۴- محمود آخوندی، آیین دادرسی کیفری، پیشین، ص ۵۳

۵- محمود آخوندی، آیین دادرسی کیفری، پیشین، ج ۲، ص ۹۲

این انتقادهای افزایش قلمرو صلاحیت محاکم عرفی، ناصالح بودن افرادی که داری های کفری را هدایت می کردند، جاهل بودن قضات عرفی به قواعد فقه اسلامی و وجود حکام خودسر و غیرمتدین بود.^۱

قبل از صدور فرمان مشروطیت یکی از مهم ترین و کامل ترین اقدامات انجام شده در عهدناصری (که با صدرات امیرکبیر آغاز شد) باید تصویب قانون «عدلیه اعظم و تأسیس عدالت خانه های ایران» در سال ۱۲۸۸ ه.ق دانست. این قانون را که در ۱۱۹ ماده برای گردش کار کجالس «شعب ششگانه عدلیه» از سوی میرزا حسین خان سپهسالار تهیه و تدوین شد، باید اولین قانونی دانست که ردپای نهاد تعقیب را می توان در آن مشاهده کرد. در این دستورالعمل آمده است که «ناظر عدلیه» که می توان از او به مدعی العموم تعبیر کرد، هر جایی عدالتی مشاهده کند باید آن را به عدالتخانه اطلاع دهد.^۲

پس از استقرار مشروطیت، آزادی خواهان و انقلابیون خواستار این بودند که با تدوین قوانین پیشرفته به این وضع آشفته موجود پایان دهند و از نفوذ و استبداد حکام عرفی خودسر بکاهند. اما چون اعیان و اشراف و حکام غیرمؤمن و مستکبرین این امر را مخالف مصالح خود می پنداشتند، با عناوین مختلف با وضع قوانین خدایسندانه مخالفت می نمودند. در نتیجه قوانین از تصویب قوه مقننه نمی گذاشت و بیشتر در کمیسیونهای مجلس شورای ملی به تصویب می رسید و به طور آزمایشی به موقع اجرا گذاشته می شد. به هر حال تصویب قانون موقت اصول محاکمات جزایی که یک قانون آزمایشی بود به این ماجرا خاتمه داد این قانون که در نهم رمضان ۱۳۲۰ ه.ق مطابق با یازدهم شهریور ۱۲۹۰ ه.ش تحت عنوان «اصول محاکمات جزائی» به تصویب کمیسیون عدلیه مجلس شورای ملی رسید، تحولی بزرگ بویژه در زمینه تأسیس نهاد تعقیب (مدعی العموم) بوجود آمد.^۳

این لایحه که در نهایت در ۵۰۶ ماده به تصویب نهایی رسید نظام دادرسی کیفری ایران را بر مبنای نظام دادرسی مختلط استوار نمود و از آن تاریخ با تغییرات زیادی که بویژه پس از انقلاب اسلامی در آن به عمل آمده ابتدا تحت عنوان «قوانین موقتی اصول محاکمات جزایی» و از سال ۱۳۱۸ بنابر واژه پیشنهادی فرهنگستان ایران با نام آئین دادرسی کیفری در عمل چهارچوب رسیدگی کیفری را لاقلاً تا سال ۱۳۷۳ شمسی تشکیل داده است.

دادرسی کیفری در کشور ما تا این زمان به دو مرحله رسیدگی مقدماتی و رسیدگی نهایی تقسیم شده بود. مرحله رسیدگی مقدماتی بر اساس سیستم دادرسی تفتیشی جریان داشت و مرحله رسیدگی نهایی و صدور حکم بر اساس سیستم دادرسی اتهامی بود.

۱- محمد علی معتمد، حقوق جزای عمومی، ج ۱، ص ۷۳

۲- راوندی به نقل از درومیل که در عهد فتحعلی شاه به ایران سفر کرده می نویسد «... در ایران امر قضاوت را دستگاه بسیار ساده ای بر عهده دارد. در ایران از مشاور حقوقی، وکیل دعاوی، بازپرس، دادستان اثری نیست دستگاه دادگستری در ایران به سه مرحله که در رأس هر یک از آنها مسئول خاصی قرار دارد تقسیم شده است ... وی سپس به توضیح این سه مرحله یا سه مرجع رسیدگی که عبارت از داروغه، قاضی و شاه است و پرداخته ...» به نقل از محمد آشوری با اندکی تلخیص آئین دادرسی کیفری، ج ۱، ص ۵۰.

۳- محمد آشوری، آیین دادرسی کیفری، پیشین، ج ۱، ص ۵۳

مقام تحقیق، تعقیب و دادرسی کاملاً از هم مشخص و مجزا بودند، نهاد تعقیب جایگاه خاصی داشت، دادسرا که آن را «اداره مدعیان عمومی» می نامیدند از مقامات زیر تشکیل می شد:

الف) دادستان: دادستان یا مدعی العموم صاحب منصبی بود که فقط برای حقوق عام و نظارت بر حسن اجرای قوانین و تعقیب کیفری بزهکاران موافق مقررات قانون انجام وظیفه می نمودند.^۱ در هر نهاد تعقیب دادستان رئیس آن نهاد بود. در دادرسی های کفری و دادستان حکم وکیل جماعت را داشت و بنام جامعه جرائم را تحت تعقیب قرار می داد. دادستان نسبت به امور دادگاههای که نزد آنها مأموریت دارد، نظارت داشته و مراقبت می کند که قوانین و مقررات نقض نشوند. دادستان در هر دعوایی که بر عهده داشت باید از حق طرفداری می کرد و با افکار بلند و راهنمایی های بخردانه خود طرفی را که بنا به مقتضیات قانون محق تشخیص می داد تقویت می نمود.^۲

نکات قانونی را به اصحاب دعوی و دادرسان دادگاه تذکر می داد و از این طریق در اجرای صحیح قوانین منشأ اثر بود.

ب) معاون دادسرا: معاون دادسرا صاحب منصبی بود که تحت نظارت دادستان قسمتی از وظایف دادسرا را انجام می داد و در غیاب دادستان جانشین او بود.

ج) دادیار: صاحب منصبی بود که به نمایندگی از طرف دادستان انجام وظیفه می کند.

د) بازپرس: مستنطق یا بازپرس صاحب منصبی بود که تحقیق مقدماتی جرائم و جمع آوری دلایل له و علیه متهم بعهد او بود و تحت نظارت دادستان وظایف قانونی خود را انجام می داد.

قانون اصول محاکمات جزایی در طول عمر هشتاد و چند ساله خود که بر دادرسی های کیفری کشور ما حاکم بود. در موارد بسیاری که از جمله آنها در سالهای ۱۳۱۱، ۱۳۳۵، ۱۳۳۷، ۱۳۳۹، ۱۳۴۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۶ بر حسب اقتضای زمان تغییرات و اصطلاحات فراوانی به خود دیده که ما در اینجا از جمله آن اصطلاحات سالهای ۱۳۱۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۶ را که تغییرات مربوط با نهاد تعقیب را داشته است، مورد بررسی قرار می دهیم:

تغییرات نهاد تعقیب در سال ۱۳۳۱^۳

این تغییرات و اصلاحات مربوط به رابطه دادستان و بازپرس درباره بازداشت موقت متهم، افزایش اختیار دادستان در رسیدگی به جرایم مشهود، نیابت قضایی، اقام دعوی از طرف دادستان در محاکم جنحه بدون صدور کیفر خواست و تکلیف مأمورین شهربانی به تبعیت از دادستان در مورد هرگونه تحقیقاتی که در زمینه جرایم از آنها بخواهند بوده است.

^۱ - مستنبط از ماده ۴۹ اصول تشکیلات دادگستری.

^۲ - مستنبط از ماده ۷۶ قانون اصول تشکیلات دادگستری.

^۳ - این تغییرات در دهم خرداد ماه ۱۳۱۱ تحت عنوان «قانون اصلاح اصول محاکمات جزائی» به تصویب کمیسیون عدلیه مجلس رسیده است.

تغییرات نهاد تعقیب در سال ۱۳۵۲

در این سال «قانون تسریع دادرسی و اصلاح قسمتی از قوانین و مقررات آئین دادرسی کیفری عمومی» به تصویب رسید. همانگونه که از نام آن پیداست اهداف اصلی این قانون، مبارزه با کندی جریان رسیدگی از یک سو و استفاده از ابزارهای سیاست جنایی در راه مبارزه با مجرمیت از سوی دیگر بود. در مورد هدف اول، ماده ۴۰ قانون آئین دادرسی کیفری دگرگون شد و انجام تحقیقات مقدماتی در امور جنحه از صلاحیت ذاتی بازپرس خارج و بر عهده دادستان ها و دادباران تحقیق نهاد شد.^۱

در مورد هدف دو، تعلیق تعقیب به عنوان یکی از حربه های مؤثر پیشگیری از تکرار جرم و مبارزه با بزهکاری و نسبت به بزهکاران اتفاقی پیش بینی شد. تبصره الحاقی به ماده ۸ قانون آئین دادرسی کیفری نیز جرایم جدیدی را در زمره جرایم قابل گذشت اعلام کرد. در زمینه رعایت آزادی های متهم قضات تحقیق مکلف به تجدیدنظر در قرار تأمین منجر به بازداشت متهم و در صورت لزوم فک یا تخفیف آن شدند.^۲

تغییرات نهاد تعقیب در سال ۱۳۵۶

با تصویب قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری در صحنه مسائل کیفری سیاست تعقیب شده از سوی مقنن بویژه بر سه محور استوار بود الف) ضرورت تقلیل پرونده ها در دادگاههای استان و دیوان عالی کشور ب) توجه بیشتر به حقوق مجنی علیه ج) تسهیل تعلیق تعقیب بزهکارانی که برای نخستین بار مرتکب جرم شده بودند. در مورد تعلیق تعقیب، اختیارات دادگاه در مورد اعطای آن، به دادستان محول گردید.^۳

حذف مقررات ناظر به ایجاد شعبه در دیوان کشور (مصوب ۱۳۵۳) و تصریح به نظارت دادستان کل بر دادرسی شهرستان، استان و دیوان کیفر کارکنان دولت به منظور حسن اجرای قوانین را می توان در ردیف سایر تغییرات سال ۱۳۵۶ در نظر گرفت.^۴

تحولات نهاد تعقیب بعد از انقلاب اسلامی تا تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب

پس از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی اولین دادستان انقلاب توسط حضرت امام خمینی (ره) بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران منصوب شد. انتصاب دادستانی انقلاب توسط مرجع و رهبری که از فقهای مشهور معاصر محسوب می شود، بیانگر تلقی مشروعیت نهاد تعقیب در رأی او باشد. در این زمان سعی شده است که تمام امور قضایی، فرهنگی سیاسی و غیره بر اساس و منطبق با موازین فقه اسلامی تنظیم گردند، همین امر موجب شده که پس از انقلاب اسلامی قوانینی وضع شود که در تغییر مراجع قضایی کیفری و نحوه دادرسی کیفری تأثیر گذار باشد.

^۱ - تبصره ۱ ماده ۴۰ اصلاحی.

^۲ - تبصره ۲ ماده ۲۹ ق.ا.د.ک.

^۳ - ماده ۲۲ قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری.

^۴ - جواد رحیمی، نهاد تعقیب در امور کیفری، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران مرکزی، سال ۱۳۸۱.

اندیشه «عدم تعارض» قوانین عرفی با «موازین شرعی» که هر چند به استناد اصل دوم متهم قانون اساسی مشروطه مورد قبول مشروطه مورد قبول مشروطه خواهان قرار گردید ولی پس از انقلاب اسلامی نه تنها به مسأله عدم تعارض بلکه به «انطباق قوانین موضوع» با مقررات شرعی مطمح نظر قرار گرفت. در این باره اصل چهارم قانون اساسی مقرر می دارد «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیره اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است»

سیستم مختلط دادرسی که در «قانون اصول محکامات جزایی» و توسط علمای طراز اول از جمله آیت ا. مدرس، که عدم تعارض آن با موازین فقهی اعلام شده بود، پس از انقلاب به جهت عدم انطباق با سیستم اتهامی اسلامی مورد انتقاد بسیاری از فقها قرار گرفت. با این وجود از همان اوایل انقلاب اسلامی که بیشتر سعی و تلاش قوه مقننه و قضاییه بر تغییر و تحول قوانین جزایی و تطبیق آنها با موازین فقهی، به وجود آمد.

از نظر فقهای مجلس خبرگان، «مسئله قضا در رابطه با پاسداری از حقوق مردم در خط حرکت اسلامی به منظور پیشگیری از انحرافات موضعی در درون امت اسلامی امری است حیاتی، از این رو ایجاد سیستم قضایی بر پایه عدل اسلامی و متشکل از قضات عادل و آشنا به ضوابط دقیق دینی پیش بینی شده است. این نظام به دلیل حساسیت بنیاری و دقت در مکتبی بودن آن لازم است به دور از هر نوع رابطه و مناسبات ناسالم باشد...»^۱ بنابراین در جهت تحقق اهدافی که گفته شد و تطبیق سیستم قضایی موجود با قوانین شرعی، قوانین متعددی پس از انقلاب به تصویب رسید که هر کدام قدمی موثر در جهت تطبیق با موازین شرعی برداشته شد.

در خصوص تغییرات «نهاد تعقیب» می توان گفت که اندیشه حذف دادسرا پس از پیروزی انقلاب اسلامی در نظام قضایی کشور ما قوت گرفت که در ابتدا علائم آن در ماده ۲۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری اصلاحی ۱۳۶۱/۶/۶ نمود پیدا کرد.^۲

به طوری که دادگاههای کیفری برای اولین بار اجازه پیدا کردند مستقیماً به شکایات شاکی بدون درخواست مدعی العموم رسیدگی کنند. سپس در مواد ۲۲ و ۲۷ قانون آزمایشی تشکیل دادگاههای کیفری ۱ و ۲ و شعب دیوان عالی کشور مصوب ۱۳۶۸/۴/۲۰ نشانه های حادثه از قانون سال ۱۳۶۱ در خصوص رسیدگی بلاواسطه دادگاه کیفری به شکایات بوجود آمد، تا اینکه دولت لایحه شماره ۴۸۸۸ / ل ۳۰ را در خصوص تشکیل دادگاههای عام در تاریخ ۱۳۶۸/۵/۱ به مجلس شورای اسلامی ارسال کرد.^۳

^۱ - مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

^۲ - ماده ۲۱۹ جزء مبحث دوم در احضار فصل چهارم از باب سوم قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۰/۶/۱۱ ه. ش و با موارد شروع به رسیدگی هیچ مؤانست و مجانست نداشت که در سال ۱۳۶۱ اصلاح شد.

^۳ - مجموعه قوانین سال ۱۳۷۳ چاپ خانه روزنامه رسمی، ص ۳۰۹

سرانجام مجلس چهارم در تاریخ ۱۳۷۳/۴/۱۵ لایحه مذکور را با نام قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب به تصویب رسانید. به ناچار باید پذیرفت که به موازات پیچیده شدن ارکان گوناگون جامعه و از سوی دیگر مجهز شدن متخلصین به ابزار جدید و آشنایی بیشتر با امکانات قانون گریزی، این نهاد باید جهت پرهیز از واماندگی از تحول لازم برخوردار باشد، زیرا قانونی که مبین واقعیات اجتماعی، نیازها و آمال مردم نباشد، خیلی زود به مستندات تاریخ تفنینی بدل خواهد شد، مگر اینکه قانون گذار مترجم آمال و نیازهای مردم باشد و قانون زبان گویایی برای رفع احتیاجات رو به تزاید یک ملت باشد.^۱

با این وجود، ماده ۳۴ قانون فوق مقرر کرد که رئیس قوه قضاییه مکلف می باشد، حداکثر ظرف مدت ۵ سال دادگاههای عمومی را تدریجاً تشکیل دهد و دادرسی عمومی و انقلاب را منحل کند. البته رئیس وقت قوه قضاییه در مدت کمتر از یکسال تمامی دادرسیها را در سراسر کشور منحل و دادگاههای عمومی را جایگزین آن کرد که این امر را در ظرف مدت هشت ماه اقدامی شایسته و تحسین برانگیز دانسته و بدان نیز افتخار می کرد.

با کنار گذاشتن دادرسی از نظام قضایی کشور به تبع آن اشخاصی که اصطلاحاً مقامات دادرسی یا قضات آن نامیده می شدند، نیز کنار گذاشته شدند. آن مقامات یا به طول کل از دادگستری خارج شدند و یا با ترفیع به رئیس شعبه دادگاههای عمومی یا دادرسی علی البدل مبدل گشتند.

همچنین ابزارهای قانونی که مختص نهاد تعقیب بودند از بین رفت، مانند قرارهای نهایی و کیفرخواست رغم اینکه تبصره ماده ۱۲ (ق.ت.د.ع. و...) و نیز ماده ۱۴ آیین نامه وظایف دادستان را به رئیس حوزه قضایی محول کرده است، دادگاههای عمومی در رسیدگی های کیفری کیفرخواست را منسوخ تلقی کرده اند.^۲

با توجه به مقدمه ای که ذکر گردید، حال به بررسی قوانینی که در آن نهاد تعقیب به نحوه ی از انحاد دستخوش تغییر و تحول قرار گرفته است می پردازیم. با توجه به بررسی این قوانین در نهایت به این نتیجه خواهیم رسید که قانونگذار ما تا چه اندازه به اهداف خود در رفع مشکلات قوه قضاییه به موفقیت نائل گردیده است.

لایحه قانونی تشکیل دادگاههای عمومی مصوب ۱۳۵۸/۶/۲۰

درباره اسلامی کردن سازمان قضایی و آئین دادرسی کیفری، اولین تغییر در سال ۱۳۵۸ بوجود آمد. بر اساس قانون «اداره مدعیان عمومی تحت ریاست فائقه وزیر عدلیه و اداری سه شعبه بوده است: دیوان تمیز، شعبه محکمه استیناف، شعبه ابتدایی»^۳ ولی با اجرای لایحه قانونی تشکیل دادگاههای عمومی مصوب سال ۱۳۵۸ نه تنها نظام تعدد قاضی و یک درجه ای شدن رسیدگی را بوجود آورد، بلکه از تاریخ اعلام تشکیل این قانون، دادگاههای جنحه، جنایی استان و دیوان کیفر، شورای داوری و دادرسیهای استان و دیوان کیفر منحل گردید و وظایف دادرسی استان و دادرسی دیوان کیفر بر عهده دادرسی شهرستان که بعدها بر

^۱-غلامرضا جلائیان، احیای دادرسی، چرا و چگونه، مجله قانون وکلای دادگستری، شماره ۹ و ۱۰، سال ۱۳۸۱، ص ۵۲

^۲-فرهاد پروین، لزوم تغییر بنیادی در پیش نویس قانون اصلاح، روزنامه اطلاعات، شماره ۲۲۰/۶، ۱۳۷۹/۶/۳۱

^۳- ماده ۵۳ قانون اصول تشکیلات دادگستری مصوب سال ۱۳۰۷

طبق ماده واحده لایحه قانون اصلاح، لایحه قانون تشکیل دادگاههای عمومی ۱۳۵۸/۸/۲۰ شورای انقلاب به «دادسرای عمومی تغییر نام یافت، واگذار گردید.^۱

قانون اصلاح و مادی از قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۶۱/۶/۶

در اوایل سال ۱۳۶۱ شورای عالی قضایی برای منطبق کردن قوانین دادرسی با مقررات شرعی و اصلاح قانون آئین دادرسی کیفری، لایحه ای مشتمل بر ۳۱۸ ماده را برای تصویب تقدیم مجلس شورای اسلامی کرد که بنا به عللی از عهده تصویب فوری آن بر نیامد تا اینکه شورای عالی قضایی ناگزیر بود که حدود ۳۰ ماده و چند تبصره از همان مواد پیشنهادی را تحت عنوان «قانون اصلاح موادی از قانون آئین دادرسی کیفری» درآورد که در دو بخش یکی راجع به صلاحیت دادگاهها و بخش دیگر مربوط به تشکیل شعب دیوانعالی کشور انتخاب کرد و در مرداد ماه سال ۱۳۶۱ تقاضای تصویب فوری آن را از مجلس نمود و کمیسیون قضایی مجلس نیز به استناد اصل ۱۸۵ قانون اساسی مواد پیشنهادی را در ۱۳۶۱/۶/۶ تصویب کرد که این قانون به صورت آزمایشی به مدت ۵ سال اجرا شد.

حال با توجه به آنچه که گفته شد، به تغییراتی در زمینه «نهاد تعقیب» که در این قانون بوجود آمد می پردازیم که عبارتند از:

الف) نظارت و ریاست اداری بر دادسراهای عمومی محل به رئیس دادگستری شهرستان محول گردید. که تا قبل از تصویب این قانون دادسراها از نظر اداری و استخدامی تابع مزارت دادگستری بودند و دادستان کل کشور بر دادستانهای استان و شهرستان ها نظارت و ریاست اداری داشت.

ب) برای اولین بار در حقوق موضوع ایران، مراجعه مستقیم شاکی به دادگاه در همه مسائل کیفری و در کنار آن امکان مراجعه به دادسرا پذیرفته شد. (ماده ۱۲۹)

ج) مطابق ماده ۲۲۴ این قانون، فقط در جرایم مهم بازپرسی و تحقیقات مقدماتی قبل از محاکمه لازم است و در سایر موارد و همنین در موردی که با شکایت مستقیم و احوال قضیه می تواند بدون تحقیقات مقدماتی و بازپرسی شروع به محاکمه نماید.

ملاحظه می گردد که زمره های حذف شده دادسرا (نهاد تعقیب) و نیز ارغام مراحل مختلف رسیدگی کیفری از این قانون شروع شده است.

با این وجود به نظر می رسد که این قانون از قوانین بعدی که منجر به حذف نظام مختلط در کشور شده است به مراتب بهتر تدوین شده بود زیرا، این قانون بدون حذف نظام مختلط و با حفظ نهاد تعقیب مقدمات اجرای نظام رسیدگی نزد او و فراهم کرده بود نام برد و اصولاً مراجعه مستقیم به قاضی ملازمه ای با حذف نهاد تعقیب نداشت.^۱

^۱ - محمد آشوری، پیشین، جلد ۱، ص ۶۰

لایحه اصلاح قوانین آئین دادرسی کیفری و اصلاحات و ملحقات آن (مصوب جلسه ۶۶۲ شورای عالی قضایی مورخ ۱۳۶۳/۱۱/۲۵)

این لایحه که در ۶۳/۱۱/۳۰ به وزیر دادگستری وقت برای تقدیم به قوه مقننه تسلیم شد با توجه به حفظ چارچوب قانون آیین دادرسی کیفری و قانون اصلاح مواردی از قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۶۱/۶/۶ تغییراتی که در ارتباط به نهاد تعقیب داشت می توان به حذف ماده ۴۰ مکرر قانون آئین دادرسی کیفری درباره تعلیق تعقیب نام برد. ولی این لایحه به جهت ایرادهایی که شورای نگهبان بر آن وارد کرد در نهایت به تصویب نرسید. در نتیجه مقرر شد که طراحی کلی که گویای ویژگی های دادرسی اسلامی باشد، تهیه گردد. به نظر می رسد که «لایحه دادگاههای عام» را می توان نتیجه این تصمیم تلقی نمود.^۲

قانون تعیین موارد تجدیدنظر احکام دادگاهها و نحوه رسیدگی آنها (مصوب ۱۳۶۷/۷/۱۴)

قانون اصلاح مواردی از قانون آیین دادرسی کیفری (مصوب ۱۳۶۱/۶/۶) احکام دادگاههای بدوی را فقط در سه مورد به شرح مندرج در ماده ۲۸۴ قابل تجدیدنظر دانسته و در سایر موارد آنها را قطعی اعلام کرده بود، که در اینجا از بحث درباره محتوای این قانون که نه تنها از موضوع اصلی ما خارج می باشد بلکه به موجب قوانین بعدی تغییرات اساسی یافته است، خودداری می نمایم. همین قدر یادآوری می کنیم که در این قانون دادستان ها و دادیاران اجرای احکام کیفری مکلف شده بودند که در مورد قطعیت یافتن نسبت به اشتباه قانونی یا شرعی، قاضی صادر کننده حکم مراتب را به مشارالیه تذکر دهند و در صورت عدم توجه به آن و یقین حاصل شده از اشتباه مراتب را به اطلاع دادستان کل برسانند. هرچند که دادستان ها و دادیاران همیشه با توجه به دلایلی قادر به این نبودند که وظیفه مقرر در دستورالعمل مذکور را انجام دهند. در مواردی هم که دادیاران اجرای احکام کیفری به غیرقانونی بودن این احکام اعتقاد داشتند، در صورت هم رأی نبودن دادستان ها با آنان به حکم سلسله مراتب دادسرا اقداماتی انجام نمی دادند.^۳

علاوه بر آن، مطابق این لایحه برای دادستان و دادیار که تنظیم کننده کیفرخواست بودند و نیز دادیار اجرا کننده ی حکم، با موافقت دادستان حق درخواست تجدیدنظر ملحوظ شد.

۱- لازم به ذکر است که موافقان قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مراجعه مستقیم شاکی به قاضی را هدف اصلی خود را از حذف نهاد تعقیب اعلام کرده بودند. برای اطلاع بیشتر از نظریه موافقان حذف نهاد تعقیب . (ر.ک به: بهمن کشاورز. دادگاههای عام پیشنهادی، ساختار و تشکیلات آیین دادرسی کیفری، صص ۳۶-۴۵).

۲- ر.ک به: محمد آشوری، پیشین، ج ۱، ص ۶۳

۳- احمد ترابی، آئین دادرسی کیفری، ج ۱، ص ۴۷

قانون تشکیل دادگاههای کیفری (ا و ۲) و شعب دیوان عالی کشور (مصوب ۱۳۶۸/۳/۳۱)

هدف از تصویب این قانون که به طور آزمایشی به مدت پنج سال به اجرا گذاشته شده، رفع نارساییهای قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری (مصوب ۱۳۶۱/۶/۶) بود.

در ادامه به بررسی نکاتی از این قانون که در ارتباط با نهاد تعقیب می باشد می پردازیم:

الف) در مورد موضوع صلاحیت، به تجویز مواد ۹ و ۱۰ که در حقیقت طلوعه ایجاد دادگاههای عام است، در نقاطی که تشکیل دو شعبه حقوقی و کیفری ممکن نبود، یک شعبه به کلیه دعاوی اعم از حقوقی و کیفری رسیدگی می کرد و در صورت فقدان دادرسی در محل، وظایفش بر عهده رئیس دادگاه یا عضو علی البدل نهاده شده بود.

ب) به پیروی از ماده ۲۱۹ قانون اصلاح از قانون آیین دادرسی کیفری، در ماده ۲۲ قانون جدید امکان مراجعه مستقیم شاکی به دادگاههای کیفری تأیید شد.

در این مورد دادگاههای کیفری مجاز بودند که در صورت نیاز تکمیل تحقیقات را رسماً انجام دهند یا انجام آنرا از دادسرا و ضابطان دادگستری بخواهند و بر شیوه اجرایی آن نظارت کنند.^۱

حتی در این قانون پیش بینی شده بود که قاضی می تواند در کلیه جرائم با توجه به اوضاع و احوال قضیه و موضوع تعقیب و محاکم متهم را بلافاصله و مستقیماً در دادگاه آغاز نماید. چنانچه محاکم نیاز به تحقیقات مقدماتی داشته باشد دادگاه می تواند تحقیقات را رسماً انجام دهد یا انجام آنرا از دادسرا یا ضابطین دادگستری بخواهد و بر آن نظارت داشته باشد. در این صورت پس از انجام تحقیقات و اقدامات مورد نظر پرونده به دادگاه ارسال می شود. اخذ تأمین لازم نیز در این موارد بر عهده دادگاه گذاشته شده بود. (م ۲۷)

ج) بر طبق ماده ۳۵ این قانون، حق تجدیدنظر خواهی برای دادستان کل کشور در نظر گرفته شده بود که این امر باعث افزایش موارد تجدیدنظر خواهی و افراد تجدیدنظر خواهد شده بود.

قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب

این قانون که بیش از پنج سال در محافل حقوقی و قضایی کشور مورد بحث قرار گرفته بود، که با هدف اسلامی کردن قوانین دادرسی و مراجعه مستقیم به قاضی و تقلیل مدت رسیدگی در ۷۳/۴/۱۵ به تصویب رسید، و می بایست که این قانون در مهلت پنج سال از تاریخ تصویب، بتدریج و با فراهم شدن زمینه های لازم به اجرا گذاشته شود.^۱

۲-ماده ۲۲ مقرر می دارد: «دادگاههای کیفری در موارد زیر شروع به رسیدگی می نماید ۱- اقامه دعوی و شکایت شاکی یا مدعی خصوصی به واسطه وقوع جرم و یا ضرر و زیانی که از جرم به آنان وارد آمده است ...»

از مهمترین ویژگی های این قانون در ارتباط با نهاد تعقیب می توان به موارد ذیل اشاره نمود:

الف) دادسرای عمومی و انقلاب از نظام قضایی کیفری حذف شد و امور حسبی و کلیه اختیاراتی که در سایر قوانین بر عهده دادستان عمومی بود به رئیس دادگستری شهرستان و استان تفویض گردید.

ب) در معیت دادگاههای نیروهای مسلح و دادگاههای ویژه روحانیت، دادسرا ابقا گردید و به وظایف خود ادامه خواهد داد.

ج) تعقیب و تحقیق و رسیدگی بر عهده مرجعی واحد، یعنی «دادگاه عمومی» نهاده شده است. اما دادگاه می تواند به استناد تبصره ماده ۱۴ این قانون انجام تحقیقات را به قاضی تحقیقی که زیر نظر آن انجام وظیفه می کند یا سایر ضابطان دادگستری واگذار نماید.

در پایان این مطلب ذکر این نکته لازم به نظر می رسد که با تصویب این قانون نهاد ۹۰ ساله ی دادسرا از سیستم قضایی کشور ما حذف گردید و بطور کلی می توان گفت: قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران علاوه بر اینکه با حقوق جزایی مدرن تطبیق کامل دارد و با موازین شرعی نیز سازگار می باشد و در آن انحرافی از مقررات اسلامی دیده نمی شود. هرگونه کیفر و یا اقدام تأمینی و تربیتی هرچند کم اهمیت، باید به حکم دادگاه صورت گیرد، مجازات کوچک یا بزرگ، مهم و غیرمهم ندارد. به هیچ مقام و یا به هیچ شهروندی نباید اجازه داد تا خودسرانه فرد دیگری را به لحاظ ارتکاب جرم مجازات کند. لازمه اجرای مجازات و اقدامات تأمینی و تربیتی دادرسی جزایی است و از این جا اهمیت و موقعیت ممتاز دادرسی های جزایی بر همگان آشکار می شود و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که منشور ملی حاکمیت ما می باشد نیز بر آن مهر تأیید زده است و اعلام داشته که اجرای هیچ کیفری امکان ندارد مگر به حکم دادگاه صالح باشد.^۲

اعتقاد به حذف نهاد تعقیب، با این توجهات که «آنچه در اسلام اصالت دارد محکمه و دادگاه است نه دادسرا، این نهاد متخذ از قوانین اروپایی است.^۳

از طرفی در اسلام باید شهادت و اقرار نزد قاضی من بیده الحکم صورت گیرد. پس، اقرار و شهادت نزد دادستان و بازپرس که حق صدور حکم را ندارد یک امر شرعی است. مضافاً بر اینکه موجب اطلاع دادرسی و تعطیل و بعضی از مجازات های شرعی شده است.

برای بهتر روشن شدن موضوع در ادامه این مبحث و در گفتار بعدی به علل و عوامل انحلال نهاد تعقیب (دادسرا) می پردازیم.

۱- آیین نامه اجرایی آن نیز در ۷۳/۴/۱۵ به تصویب رئیس قوه قضاییه رسید. ذکر این نکته لازم است که قانون مذکور در مدتی کمتر از یک سال در سراسر کشور به مرحله اجرا گذاشته شده است.

۲- محمودآخوندی، آیین دادرسی کیفری، اندیشه ها، انتشارات اشراق (قم) ۱۳۸۱، ج ۴، ص ۴۴

۳- اظهارات معاون حقوقی وزارت دادگستری، روزنامه کیهان، پنجشنبه ۱۳۷۰/۵/۱۰، ص ۷

بررسی علل و عوامل انحلال نهاد تعقیب

مسئولین وقت قوه قضاییه عقیده داشتند که نهاد تعقیب پاسخگویی مناسب، به مشکلات مردم در مقام دادخواهی نیست و بارسنگین قوه قضاییه را نیز در مقام دادخواهی نیست و بار سنگین قوه قضاییه را نیز در مقام دادرسی سنگین تر می کند لذا با توجه به ایراداتی که شورای نگهبان وارد نمود، برخی از وظایف و اختیارات دادستان، بازپرسان و دادیاران مورد اشکال شرعی قرار گرفته بود و با التفات به ایرادات و معایبی که در نهاد تعقیب وجود داشت تصمیم به حذف این نهاد گرفته شد:

اقرار در نزد نهاد تعقیب

از جمله دلایلی که منتقدین در مخالفت با تداوم نهاد تعقیب در نظام قضایی کشور مطرح کردند بحث اقرار در نهاد تعقیب می باشد و اینکه آیا اقرار متهم از نظر قانون مجازات اسلامی باید در محضر دادگاه و نزد حاکم شرع انجام گرفته باشد یا اقراری که متهم در نهاد تعقیب و نزد قضات آن نموده نیز معتبر است. در بین قضات محاکم اختلاف نظرهایی وجود داشت تا اینکه در آن زمان کمیسیون استفتائات شورای عالی قضایی اعلام داشت، در غیر از مواردی که قانون یا موازین شرعی تصریح به ضرورت اقرار متهم نزد دادگاه می باشد اقرار متهم در مراحل تحقیق چنانچه برای حکم حاصل شود تا زمانیکه خلاف آن ثابت نشده معتبر می باشد.^۱

غیرشرعی بودن اقدامات نهاد تعقیب

از دیگر دلایل مخالفین وجود نهاد تعقیب که به آن تمسک می جستند موضوع غیرشرعی بودن اقدامات قضایی نهاد تعقیب در مرحله تحقیقات مقدماتی بود که از سوی شورای نگهبان مطرح گردید. همانطوریکه قبلاً ذکر کردیم در بندسوم ایرادات شورای نگهبان آمده بود در مشروعیت اقداماتی مانند شهادت شهود که فقط با قاضی (من بیده الحکم) است و در صورتیکه امر صدور حکم در پایان دادن به رسیدگی با دادستان و بازپرس نمی باشد، در این صورت انجام این امر از طرف دادستان و بازپرس شدنی نیست، بنابراین موارد بعدی از جمله فصل پنجم لایحه مزبور اصلاح شد در بند ۳۳ نیز ایرادات به مواد ۱۷۰ و ۱۶۷ فصل پنجم لایحه مزبور اقدامات بازپرس و دادستان پس از ختم تحقیقات بود. این موارد از غیرقاضی (من بیده الحکم) را غیرشرعی و غیرقابل اجرا می داند.

اطاله دادرسی

از دیگر ایراداتی که طرفداران حذف نهاد تعقیب را مطرح کردند اطاله دادرسی بود، که معتقد بودند در طول زمان رسیدگی به پرونده های کیفری با توجه به حذف مرحله تحقیق در نهاد تعقیب و مراجعه متهم و طرفین دعوی به قضات بسیار کم می شود در نتیجه فراغت بیشتری برای رسیدگی به پرونده های قضایی فراهم آورده شد و می گفتند پس از اعلام جرم و شکایت در رسیدگی های مقدماتی در امور کیفری در نهاد تعقیب بوسیله دادیار در جرایم کم اهمیت و بازپرس در جرایم مهم تر صورت می گیرد، نتیجه این تحقیقات از طرف دادستان باعث می شود که بسیاری از موارد بین دادستان و بازپرس در خصوص مجرمیت یا

^۱-غلامرضا ضرابی، آیین دادرسی کیفری، انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۲، ص ۱۹۹

بی گناهی و یا منع پیگرداختلاف می شد و پرونده پس از پشت سر گذاشتن این مراحل جهت رسیدگی به اعتراض شاکی نسبت به قرار منع تعقیب و دفاع متهم از خود در مقابل کیفرخواست نهاد تعقیب به دادگاه ارسال می گردد و همین مراحل مختلف سبب اطاله رسیدگی می شد.

تردیدی نبود این مراحل متعدد رسیدگی باعث طولانی شدن رسیدگی می شد اما باید این مطلب را اضافه نمود که بسیاری از پرونده های کیفری در نهاد تعقیب مختومه می گردند و فقط وجود مراحل متعدد در رسیدگی سبب اطاله دادرسی نمی گردد و دلایل دیگری چون کثرت قوانین و پراکندگی آنها و عدم وجود کار قضایی وامکانات و پایین بودن سطح آگاهی های حقوقی و قضایی مردم نیز باعث اطاله دادرسی می گردید.^۱

بازداشت شخص بی گناه

از دیگر عوامل مخالفین وجودنهاد تعقیب این بود که می گفتند گاهی اوقات ممکن است که متهمین بی گناه مدتی را در بازداشت به سر می برد و وقتی پرونده به دادگاه ارسال می شود دادگاه تشخیص می دهد که متهم مجرم نیست و حکم بر تبرئه او صادر می گردد. لذا در این صورت در حق این متهم ظلم شده است و چه بسا اگر همین پرونده ابتدا در دادگاه مطرح می شد دادگاه با بررسی پرونده در صورت عقیده بر براءت متهم حکم به تبرئه وی صادر می نمود و لازم نبود متهم بی گناه مدتها را بدون دلیل در بازداشت سپری کند.

تحمیل بودجه اضافی به بیت المال

کسانی که به غیرشرعی بودن وجود نهاد تعقیب اعتقاد داشتند وجود این نهاد را باعث تحمیل بودجه اضافی بر بیت المال می دانستند. آنها می گفتند که در روش قدیم نهاد تعقیب، تحقیقات لازم توسط قضات این نهاد انجام می گرفت و سپس با صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست پرونده به دادگاه های کیفری ارسال و مطرح می گشت و در نتیجه مورد رسیدگی و صدور حکم قرار می گرفت. اما از آنجایی که قضات نهاد تعقیب همانند مأموران انتظامی به حکم قانون آیین دادرسی کیفری (مصوب ۱۲۹۰) ضابطین دادگاهها محسوب می شدند، لذا اظهارات طرفین و شکات در نزد آنها هنگامی سندیت داشت که در دادگاهها نیز آنها را تأیید نمایند و در غیر این صورت هیچ گونه ارزش و اعتباری در مقام دادرسی ندارد. لذا از این رهگذر بودجه زیادی سالیانه اعم از حقوق قضات نهاد تعقیب و امکانات و تجهیزات نیز بر بیت المال تحمیل می شود که هیچ خاصیت و فایده ای در بر نداشته است.^۲

از دیگر علل و عوامل انحلال نهاد تعقیب و تصویب قانون غیرکارشناسانه دادگاههای عام در سال ۷۳ عدم انطباق نهاد تعقیب و دادیار و بازپرس با موازین شرع بود این که بهانه است اما علت واقعی چه می باشد؟ علت واقعی که تبعات و ایرادات بی شماری داشت می توان در دو مورد خلاصه کرد:

^۱-محمد حسین امی، سیر تحول دادرسی و محاکم جزای ایران، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد تهران مرکز، سال ۱۳۸۴.

^۲-شریفی زنجانی، نقدی بر لایحه اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، ماهنامه حقوقی دادگستری، شماره ۱۳۸۱، ص ۱۴.

الف) ساده سازی سیستم تا حد درک و برداشت دادرسان تازه وارد و در حال ورود پیر و جوان، دادرسانی که تعداد قابل توجهی از آنان فاقد تحصیلات آکادمیک حقوقی بودند.

ب) جناحی و سیاسی کردن دادگستری ایران: چرا که در همان زمان و سپس از آن سه دادستانی و نهاد تعقیب دیگر در سیستم قضایی ایران وجود داشت و اکنون نیز وجود دارد (۱) دادسرای نظامی (۲) دادسرا ویژه روحانیت (۳) دادسرای دیوان عالی کشور^۱

تحولات نهاد تعقیب در قانون اصلاح تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸)

به موجب قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ که منجر به حذف نهاد تعقیب شد، تمامی مراحل، شامل کشف جرم و تحقیقات مقدماتی تا مرحله صدور حکم و اجرای آن در اختیار یک نفر قاضی، به عنوان قاضی دادگاه قرار گرفت، مقامی که در آن واحد صلاحیت رسیدگی به پرونده کیفری، حقوقی و خانواده را داشت. این در حالی بود که جوامع دیگر با توجه به پیچیدگی مسائل حقوقی به سوی تخصصی نمودن امور حقوقی پیش می رفتند.

با تصویب این قانون (قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳) مقالات و نقدهای بسیاری در بیان مضرات و عواقب تأسیس دادگاههای عمومی و حذف نهاد تعقیب به رشته تحریر درآمد، ایرادهای که به این اقدام غیرکارشناسی و به دور از واقع نگری ابراز شد به نحوی بر چرخش دیدگاهها و گرایش ها به سوی احیای نهاد تعقیب تأثیر گذاشت، اوج نواقص حذف نهاد تعقیب در پرونده رسیدگی به جرایم شهردر اسبق تهران نمود پیدا کرد و با عنایت به معایب عدیده دیگر سیستم دادگاههای عمومی و انقلاب (معروف به دادگاههای عام) و نهایتاً ارجاع دکترین حقوق فکر احیای دوباره نهاد تعقیب را تقویت و مقنن را به احیای مجدد آن وادار ساخت.^۲

شاید بتوان گفت که سبب طرح ایده ی احیای مجدد نهاد تعقیب مصالح عمومی جامعه است. مصالحی که در غیاب نهاد تعقیب، برخلاف تصور اولیه دادگاه عمومی نتوانسته آنها را رعایت کند و نه تنها موفق به رعایت آن مصالح نشده بلکه مصالح مذکور در غیاب نهاد تعقیب روز به روز دچار چالش بیشتر و همین امر، تفکر ضرورت احیای نهاد تعقیب را به اذهان منتقل کرد.^۳

تأیید قانون (اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱) که رسالت اصلی آن احیای نهاد تعقیب است توسط شورای نگهبان که نیمی از اعضای آن را فقهای دینی تشکیل می دهند، دلیل دیگری بر مشروعیت این نهاد است. اگر رعایت مصالح جامعه در احیای مجدد نهاد تعقیب دخیل باشد، میتوان گفته ی یکی از محققین را تکرار کرد که بنیاد بازپرسی بر اساس حاجت عمومی دور از مشرب فقاقت نیست.^۴

^۱- دادسرا افاقه نمی کند، چشم فرشته معیوب است، نشریه حیات نو، ۱۳۷۹/۴/۲۵

^۲- محمد، نبی پور، نقدی بر قانون دادسرا مصوب ۱۳۸۱، ماهنامه دادرسی شماره ۵۰، ۱۳۸۲، ص ۵۱

^۳- علی مهاجری، آیین رسیدگی در دادسرا، انتشارات فکرسازان، تهران، ۱۳۸۳، ص ۶۷

^۴- محمد جعفر جعفری لنگرودی، مبسوط در ترمینولوژی حقوق انتشارات گنج دانش ۱۳۷۴ ج ۳، شماره ۶۷۹۱، ص ۱۸۵۸.

حتی مشروع بودن حاجت عمومی را از نظر گذرانند، آنچه که به نقل از مرحوم صاحب جواهر، گفته شده است که اگر عدم برآوردن حاجت عمومی موجب عسر و حرج شود اجابت آن حاجت شرعی است.^۱

اگر چنین باشد می توان نتیجه نفی حرج و قاعده اذن در شی، اذن در لوازم آن است وحتی تمسک به قاعده ضرر می توان توجیه کننده مشروعیت شکل گیری نهاد تعقیب باشد، زیرا اگر بنا این می باشد که در فقدان نهاد تعقیب جامعه برای تعقیب مجرمین از هر جهت دچار ضرر شود وسیله رفع این ضرر که ایجاد نهاد تعقیب است لازم می باشد.

در تأیید ضرورت وجودی نهاد تعقیب، با بیان آمارو ارقام بیان شد که وجود نهاد تعقیب باعث مختوم شدن ۵۰ تا ۶۰ درصد پرونده ها در این نهاد می شود و اینکه نهاد تعقیب یک نهاد شرعی و همان حربه است که از طریق عثمانی و اسپانیا به کشورهای غربی رفته است بنابراین ایراد خلاف شرع بودن داسرا را قابل توجیه ندانستند.^۲

در نهایت در اثر معایب بی شمار نظام قضایی بدون نهاد تعقیب و مراجعه مستقیم به قاضی که باعث تراکم بیش از حد پرونده در دادگستری گردید سبب شد تا در سال ۱۳۸۸ بااصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب نهاد تعقیب مجدداً در سیستم قضایی کشور ما احیا گردید. در تاریخ ۱۳۸۱/۷/۲۸ قانون مزبور به تصویب رسید که به موجب آن قانون نهاد تعقیب مجدداً به نظام قضایی ایران برگشت و به همین دلیل قانون مذکور به «قانون احیاء داسراها» معروف شده است.

با تصویب این قانون مجدداً نظام مختلط (دادسرا- دادگاه) مورد اقبال مقنن قرار گرفت. ماده ۳ اصلاحی مقرر می دارد که در حوزه قضایی هر شهرستان یک دادسرا در معیت دادگاههای آن حوزه تشکیل و انجام وظیفه می نماید. نهاد تعقیب موضوع این قانون جز در برخی از موارد استثنایی، از همان حقوق و تکالیفی برخوردار است که قانون دادرسی کیفری سابق مقرر داشته بود در ارتباط با مرحله تحقیقات مقدماتی و به استناد بند «او» ماده ۳ اصلاحی تحقیقات مقدماتی کلیه جرائم بر عهده بازپرس نهاده شده است. مع هذا در جرایمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه استان نیست انجام تحقیقات مقدماتی توسط دادستان و یا دادیاران نیز تجویز شده است. نکته قابل توجه در قانون دادرسی کیفری سابق (ماده ۱۹) دادستان از زمره ضابطان دادگستری محسوب می گردید. در قانون اصلاحی به درستی سخن از ضابط بودن دادستان در میان نیست. بند «ب» ماده ۳ قانون مذکور فقط ریاست و نظارت بر ضابطان دادگستری را، آنها از حیث وظایفی که به عنوان ضابط عهده دارند به دادستان محول کرده است. از دیگر ویژگی های قانون اصلاحی می توان بر ضرورت حضور دادستان در جلسات رسیدگی کیفری نام برد. بند «ج» ماده ۱۴ ماده ۱۴ مقرر می دارد «دادگاههای عمومی جزایی و انقلاب با حضور رئیس دادگاه یا دادرس علی البدل و دادستان یا معاون او یا یکی از دادیاران به تعیین دادستان تشکیل می گردد و فقط به جرایم مندرج در کیفرخواست وفق قانون آیین دادرسی مربوط رسیدگی می نماید. و انشای رأی پس از استماع نظریات و مدافعات دادستان یا نماینده او وفق قانون بر عهده قاضی دادگاه است» با این وجود است که می توان اذعان داشت که قانون آیین دادرسی کیفری سابق رجعت نموده که مقرر می داشت:

^۱-محمدجعفر جعفری لنگرودی، پیشین، ص ۱۶۰۶ (به نقل از قول جواهر الکلام) ج ۴ ص ۳۱۴، ج ۵، ص ۵۵۰، ج ۶، ص ۶۲۲.

^۲-محمد زرنگ، تحول نظام قضایی ایران، نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ج ۲، ۱۳۸۱، ص ۱۰۹.

«اقامه دعوی جزایی از طرف دادستان، دادگاه را در حدود صلاحیت خود مکلف به رسیدگی و صدور حکم به همان جرم هایی می کند که در کیفرخواست قید شده و خارج از آن حق رسیدگی ندارد» طبق تبصره ۲ الحاقی به ماده ۲۰ اصلاحی وظایف نهاد تعقیب در دادگاههای کیفری استان بر عهده دادستان شهرستان مرکز استان یا معاون و یا یکی از دادیاران به تعیین دادستان محول شده است.^۱

در حوزه قضایی بخش به علت فقدان نهاد تعقیب، در جرایمی که در صلاحیت رسیدگی دادگاه استان نیست، نیازی به صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست وجود ندارد در حقیقت مقام تعقیب و تحقیق در یکدیگر ادغام شده است و دادگاه مبادرت به صدور رأی می نماید، لیکن در صورت وقوع و کشف جرائمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه استان است رئیس یا دادرس علی البدل دادگاه به جانشینی باز پرس و تحت نظارت دادستان شهرستان مربوط تحقیقات مقدماتی را انجام داده و اقدام به صدور قرارهای مناسب از جمله مجرمیت می کند.^۲

در پایان یادآور می شویم که از جمله ابداعات قانون اصلاحی، ایجاد شعبی با صلاحیت های جدید به نام شعب تشخیص در دیوان عالی کشور است. تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون اصلاحی کلیه آراء قطعی اعم از اینکه در مرحله نخستین صادر شده و به علت انقضای مهلت تجدیدنظرخواهی قطعی شده باشد یا قانوناً قطعی باشد و یا از مرجع تجدیدنظر صادر گردیده باشد را ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ قبل تجدیدنظرخواهی در شعب تشخیص (مرکب از ۵ نفر) تلقی کرده است. که امکان شکایت از همه احکام که به نظر محکوم علیه یا دادستان مربوط. خلاف بین قانون یا شرع باشد معضلاتی را برای دستگاه قضایی بویژه در ارتباط با زمان اجرای احکام قطعی مورد شکایت در شعب تشخیص به وجود آمده است. وظایف شعب تشخیص در قانون اصلاحی با شعبه تشخیص موضوع قانون آیین دادرسی کیفری سابق ماهیتاً متفاوت است و در شرایط کنونی و جزء در موارد استثنائی حصول امر مختوم کیفری به سهولت امکان پذیر نیست.^۳

تعقیب در نظام دادرسی اسلامی

در قلمرو نظام اسلامی جرایم یا جنبه ی حق الهی دارند و یا جنبه ی حق انسانی، برای تعقیب جرایم نوع اول که جنبه عمومی دارند به اعلام شاکی خصوصی نیازی نیست و قاضی به هر نحوی که از وقوع آن مطلع گردد مکلف است مرتکب را تحت تعقیب و محاکم قرار دهد و در صورت ثبوت جرم با دلایل مقرر، متهم را به مجازات شرعی محکوم نماید. از این قبیل است جرم زنا، لواط و شرب خمر. اختیار قاضی در تعقیب جرایم مذکور و محدود و منصوص است حق ندارد با متهم مصالحه کند یا او را ببخشد و یا نوع و میزان مجازات را تغییر دهد.

^۱-ر.ک: پاسخ های کمیسیون آموزشی دادرسی به سئوالات مطروح در دوره های آموزشی حضوری، اداره کل آموزش ضمن خدمت ۱۳۸۳، پاسخ شماره ۲۱.

^۲-ر.ک: تبصره ۶ ماده ۳ اصلاحی و پاسخ نامه ۲۷ از پاسخ های کمیسیون آموزشی دادرسی، پیشین، ص ۱۳

^۳-محمد آشوری، پیشین، ج ۱، صص ۸۹-۹۰

به عکس، در جرایم نوع دوم که جنبه ی خصوصی یا حق الناس دارند قاضی وقتی شروع به رسیدگی می کند که مدعی خصوصی آن را تقاضا کرده باشد. مجنی علیه و قائم مقام قانونی او تنها افراد ذی حقی هستند که می توانند تعقیب متهم را درخواست یا از آن صرف نظر کنند. حتی بعد از اعلام شکایت می توانند گذشت کنند و متهم را از تحمل مجازات باز دارند.

جرایم مشمول احکام قصاص و دیات و بسیاری از جرایم باب تعزیرات جنبه ی خصوصی دارند و بدون درخواست مجنی علیه قابل تعقیب نیستند و با گذشت مدعی خصوصی، تعقیب ترک می شود و کیفر ساقط می گردد.

تذکر این نکته را لازم می داند که اگر اختیار قاضی در اعمال مجازات «حد» محدود و منصوص است و حق تجاوز از آن را ندارد، در مقابل، در اعمال مجازات «تعزیر» از آزادی عمل نسبی برخوردار می باشد. البته میزان تعزیر نباید از «حد» تجاوز بنماید.

نتیجه گیری

امروزه و با نهادین شدن موازین و ارزشهای حقوق بشر در جامعه جهانی، شایستگی نهاد قدرت و رکن قضایی آن، منوط به التزام به آزادی و حقوق شهروندی است. توسعه حقوقی موکول به درک اهمیت و اولویت حقوق عمومی است. هر یک از اندام پیکره منسجم قدرت، باید در عرصه پاسداری از حقوق شهروندان ایفای نقش موثری نمایند. نهاد تعقیب که در رأس آن قرار دارد، باید با بهره از اقتداری که قانون در کف آن نهاده است، حقوق عمومی را تضمین و امنیت و آزادی را تأمین نمایند. تنظیم و تعدیل و توانبخشی نهاد تعقیب با ملاحظه سر خط های حقوق بشری می تواند بستر خرسندی عمومی و استقرار انصاف و برابری و آزادی را فراهم سازد. پیشینه یک قرنی نهاد تعقیب در کشور ما این فرصت را فراهم می سازد که مورد ارزیابی، محک و سنجش قرار گیرد و نسبت آن با مطالبات حقوق بشری سنجدیده شود، جلب توجه جامعه این امر را موجب گردید که نگاهی دوباره به اهداف حقوق جزا انداخته شود. همانطور که می دانیم هدف نهایی و غایی حقوق جزا، باز گرداندن نظم از دست رفته جامعه و به آرامش رساندن آن می باشد. نه انتقام گرفتن از مرتکب و نه حتی تنبیه او. با تأمل دوباره در هدف مزبور، مساله مهم اختیار نماینده جامعه یعنی نهاد تعقیب در تشخیص «اقتضای تعقیب» مطرح می گردد، که مساله تعلیق تعقیب یا توقیف تعقیب یا بایگانی پرونده و امثال آن و یا حتی درخواست از دادگاه در تخفیف مجازات مرتکب از آثار این امر می باشد. در توسعه و تحول تفکر نسبت به نقش نهاد تعقیب بی گمان، پیشرفتهای بین المللی حقوق بشری و توسعه این افکار و انعقاد کنوانسیون های مربوطه و تعهد دولت ها به رعایت آن ها نیز، در تحول نحوه مقابله جامعه با متهم موثر بوده و حقوق متهم به عنوان فرد انسانی اهمیت و گسترش پیدا خواهد کرد. دور نمایی حقوق کیفری در جایگزین کردن مجازات های خشن با مجازات های انسانی تر و خارج کردن بسیاری عناوین مجرمانه از محدوده حقوق کیفری نشان دهنده یک تحول عمیق در حقوق کیفری است. که در اولین مرحله انعکاس آن در نهاد تعقیب می باشد. به نظر می رسد در عصر حاضر، حقوق به طور کلی و مخصوصاً حقوق کیفری کیفیت دینامیکی به خود گرفته و همیشه در حال تحول است. و این تحول نیز به نظر می رسد همچنان ادامه داشته باشد. این تحولات در واقع به این خاطر می باشد که دیگر، فرآیند های رسمی رسیدگی کیفری در درون دستگاه عدالت کیفری دارای معایب بسیاری می باشد و نه تنها اهداف نظام عدالت کیفری را برآورد نمی کند بلکه، موجب بروز مشکلات زیادی شده است: از جمله آن می توان به بر چسپ مجرمانه خوردن افراد در این خصوص اشاره کرد. این امر نتیجه استفاده از نظام عدالت کیفری جهت مبارزه با

بزهکاری و ورود افراد به فرآیند کیفری و چرخه پلیسی و قضایی می باشد. لذا نظریه های انتقادی که در قالب جرم شناسی های واکنش اجتماعی و حتی الغای نظام کیفری مطرح شده است در جهت مبارزه با انگ زنی و برچسپ مجرمانه خوردن افراد، اندیشه اقتضای تعقیب را مطرح نموده اند. این اندیشه همانطور که گفته شد بیشتر در راستای حل و فصل دعاوی کیفری خرد و متوسط و یا به عبارتی اگر دعاوی کم اهمیت می باشد، به طوری که در نهاد تعقیب با استفاده از اختیارات خود در این زمینه از ورود رسیدگی جرایم فوق الذکر، در دادگاه جلوگیری به عمل می آورد. لازم به ذکر است به این نکته توجه داشته باشیم که، اصولاً همانطور که در دکترین مربوط به ایران مورد بررسی قرار گرفته مورد عنایت تدوین کنندگان قانون جدید آیین دادرسی کیفری قرار گرفته است. در هر حال با توجه به ماهیت امور ذکر شده به نظر می رسد که، از آنها در جرایم مربوط به تعزیرات و مجازات های بازدارنده استفاده شود. چرا که اصولاً با توجه به فلسفه خاص حاکم بر جرایم مشمول مجازات های حدود و قصاص و دیات نمی توان تحولات فوق را در خصوص آنها را اعمال نمود. به هر حال دور نمایی حقوق کیفری با اعمال تحولات، در راستای اقتضای تعقیب، به نظر می آید که دور نمایی روشن باشد، چرا که با خروج، رسیدگی به یک جرم، از فرآیند رسیدگی قضایی، نه تنها از مضرات بسیاری اجتناب می گردد، بلکه در نتیجه استفاده از نهادهایی در راستای اقتضاء تعقیب، نفع بسیاری را عاید جامعه می کند. به خصوص اینکه از بار دستگاه قضایی در رسیدگی به میزان زیادی می کاهد، و این امر باعث می شود تا دستگاه قضایی با فراغ بال بیشتری وقت خود را به جرایم سنگین تر اختصاص دهد، و در این راه بتواند جرایمی که صدمات بیشتری به جامعه وارد می سازد را، با دقت و صرف وقت کافی بهتر رسیدگی نمایند.

منابع و مآخذ:

۱. آخوندی، محمود، آیین دادرسی کیفری، جلد دوم، سازمان چاپ و انتشارات، تهران، ۱۳۷۴.
۲. آخوندی، محمود، آیین دادرسی کیفری (اندیشه ها)، جلد چهارم، انتشارات اشراق (قم)، ۱۳۸۱.
۳. آشوری، محمد، آیین دادرسی کیفری، جلد اول، انتشارات سمت، چاپ یازدهم، تهران، ۱۳۸۵.
۴. استفانی، گاستون، لواسور، ژرژ و بولوک، برنارد، حقوق جزای عمومی، جلد دوم، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۵. امی، محمد حسین، سیر تحول دادرسی و محاکم جزای ایران، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد تهران مرکز، سال ۱۳۸۴.
۶. پروین، فرهاد، لزوم تغییر بنیادی در پیش نویس قانون اصلاح، روزنامه اطلاعات، شماره ۲۲۰/۶، ۱۳۷۹/۶/۳۱.
۷. ترابی، احمد، آئین دادرسی کیفری، جلد اول، انتشارات هستان، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۹.
۸. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق انتشارات گنج دانش، جلد سوم، تهران، ۱۳۷۴.
۹. جلائیان، غلامرضا، احیای دادرسی، چرا و چگونه، مجله کانون وکلای دادگستری، شماره ۹ و ۱۰، سال ۱۳۸۱.
۱۰. حبیبی تبار، جواد، گام به گام با نهاد دادرسی، جلد اول، نشر گام به گام، قم ۱۳۹۲.
۱۱. رحیمی، جواد، نهاد تعقیب در امور کیفری، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران مرکزی، سال 1381.

۱۲. زرنگ، محمد، تحول نظام قضایی ایران، جلد دوم، نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
۱۳. ژگو، ژان، وظایف داسرا در امور مدنی، ترجمه صدرزاده افشار، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۱۸ سال ۵۴.
۱۴. شریفی زنجانی، نقدی بر لایحه اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، ماهنامه حقوقی دادگستری، شماره ۱۳۸۱.
۱۵. غلامرضا ضرابی، آیین دادرسی، کیفری، انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۲.
۱۶. علی آبادی، عبدالحسین، حقوق جنایی، جلد چهارم، انتشارات رودکی، ۱۳۶۱.
۱۷. معتمد، محمد علی، حقوق جزای عمومی، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۱.
۱۸. مهاجری، علی، آیین رسیدگی در داسرا، انتشارات فکرسازان، تهران ۱۳۸۳.
۱۹. مهدوی ثابت، تقریرات درس تاریخ تحولات کیفری، دانشگاه آزاد اسلامی مرکز، ۱۳۸۰.
۲۰. نبی پور، محمد، نقدی بر قانون داسرا مصوب ۱۳۸۱، ماهنامه دادرسی شماره ۵۰، ۱۳۸۲.